

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تشرّف حضرت آیت الله شیخ عبدالنّبی اراکی (رحمه الله)

راهکار توفیق تشرّف به محضر امام (علیه السلام)

برخی می‌پرسند: آیا عمل و ذکر و وجود دارد که با آن شخص توفیق شرفیابی خدمت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را پیدا کند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: هر چه انسان شناخت خود را نسبت به دین اسلام عمیق تر کند و به دستورات آن بیشتر عمل کند، زمینه کسب چنین توفیقی در وجود او زیادتر می‌شود؛ زیرا در اثر شناخت دین و عمل به دستورات آن، سنخیت روحی و نزدیکی باطنی و تقرب معنوی به حضرت پیدا می‌کند و به دنبال همین نزدیکی روحی است که امکان تقرب جسمی به محضر آن عزیز به ظاهر غایب، مجالست و بهره‌مندی از نواریت کلامشان برای شخص میسر گردد.

تشرّف، لطف است نه لیاقت

بسیار واضح است که دیدار و تشرّف جز در پرتو لطف و فضل الهی ممکن نمی‌شود. هیچ کس لایق درک محضر نورانی آن حضرت نیست؛ چرا که چنین توفیقی، تنها مختص خود معصومین (علیهم السلام) است از آن رو که در رتبه و منزلت و نورانیت از یک شجره طیبه اند و تشرّف دیگران تنها به فضل الهی و در اثر حکمت‌ها و مصلحت‌هایی است که وجود دارد. به هر حال یکی از امور مؤثر در ایجاد زمینه ملاقات و تحصیل مصلحت، خواندن بعضی ختم‌ها و ذکرهایی است که بعضا تجربه هم شده است. به خصوص اگر این اذکار و ختمات از طرف کسی که صاحب سلوک عملی و تأثیر نفس باشد، صادر شده باشد.

حکایت حضرت آیت الله شیخ عبدالنّبی اراکی (رحمه الله)

حکایت تشرّف مرحوم آیت الله شیخ عبدالنّبی اراکی، از همین نمونه‌ها است که حضرت حجّت الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی عین این قضیه را بدون واسطه از مرحوم آیت الله آقا شیخ عبدالنّبی اراکی (رحمه الله) شنیده‌اند و آن را به نگارش در آورده، در اختیار خوانندگان و عشاق امام زمان (علیه السلام) قرار داده‌اند.

نیم نگاهی به ولادت تا وفات

مرحوم آیت الله شیخ عبدالنّبی اراکی (رحمه الله) از آیات عظام و فقهای حوزه علمیه نجف و قم بودند. ایشان در روز ۲۷ ماه رجب سال ۱۳۰۸ ه.ق، در اراک متولد شده و پس از دو سال تحصیل در همدان، تمام سطوح علمی را در اراک به پایان رساند. در سال ۱۳۲۷ ه.ق به نجف مهاجرت کرده و در سال ۱۳۶۸ ه.ق به ایران بازگشته و بنا به تقاضای جمعی از فضایی اراکی رحل اقامت انداخته و به تدریس درس خارج پرداختند. ایشان در سال ۱۳۸۷ ه.ق در سن حدود هشتاد سالگی وفات نمود. جنازه ایشان با تجلیل فراوان تشییع شده و در حرم حضرت معصومه (علیها السلام) در مسجد بالاسر و در پایین قبر مرحوم آیت الله حائری (رحمه الله) به خاک سپرده شد.

اما آنچه حضرت حجّت الاسلام و المسلمین آقای مرتضوی نوشته‌اند، چنین است:

یک روز آیت‌الله اراکی برای دیدن مرحوم آیت‌الله والد به منزل ایشان رفتند. پس از انجام مراسم دیدار، آیت‌الله اراکی (رحمه‌الله) به آیت‌الله والد گفتند: «شما از برداشت ما در نجف اشرف نسبت به آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (رحمه‌الله) تا اندازه‌ای با اطلاع بودید و می‌دانستید ما مروج مرجعیت ایشان نبودیم. بلکه در مجامع علما و فضلا، نسبت به ایشان چنین می‌گفتیم که ما از آیت‌الله اصفهانی کمتر نیستیم که مرجعیت ایشان را ترویج کنیم».

آیت‌الله والد گفتار ایشان را تصدیق کرده و چنین گفتند: آری شما چنین ادعایی می‌کردید، ولی در واقع به مراتب از ایشان کمتر بودید حتی می‌توانم بگویم با ایشان قابل مقایسه نبودید. آیت‌الله اراکی (رحمه‌الله) گفتند: به هر حال امروز می‌خواهم عظمت و شخصیت آیت‌الله اصفهانی (رحمه‌الله) را برای شما بیان کنم. بعد به سخنان خود چنین ادامه دادند:

دیدار با مرتاض متشروع

زمانی در نجف اشرف مشهور شد که یک مرتاض هندی که از راه حق، ریاضت کشیده و به مقاماتی رسیده، به نجف اشرف آمده است. فضلا و علما و محصلان به دیدار او می‌رفتند. من نیز به دیدار او رفتم. به مرتاض گفتم: آیا در مدت ریاضت خود ختمی یا ذکرری به دست آورده‌اید که بشود به وسیله آن، خدمت آقا امام زمان (علیه‌السلام) رسید؟! او در جواب گفت: آری، من ختم مجربی دارم. من از وی دستور آن ختم مجرب را گرفتم. دستور ختم چنین بود:

«باید با طهارت بدن و لباس، به بیابان رفت و نقطه‌ای را انتخاب کرد که محل رفت و آمد نباشد. بعد با حالت وضو رو به قبله نشست و خطی دور خود کشید و مشغول ختمی شد. پس از انجام ختم، هر کس نزد به جا آورنده ختم آمد، همان آقا امام زمان (علیه‌السلام) است».

انجام دستورات

آیت‌الله اراکی (رحمه‌الله) فرمود: «من به بیابان سهله رفتم و طبق دستور، ختم را انجام دادم. همین که ختم تمام شد، سیدی را دیدم که عمامه سبزی بر سر داشت. به من فرمودند: چه حاجتی داری؟ من فوراً در جواب گفتم: به شما حاجتی نیست».

دیدند ولی نشناختند

سید فرمودند: شما ما را خواستید که به اینجا بیاییم. من گفتم: شما اشتباه می‌کنید، من شما را نخواستیم. سید فرمودند: ما هرگز اشتباه نمی‌کنیم. حتماً شما ما را خواسته‌اید که به اینجا آمده ایم و گرنه ما در اقطار دنیا کسانی را داریم که در انتظار ما به سر می‌برند. اما چون شما زودتر این درخواست را کرده‌اید، اول به دیدار شما آمده‌ایم تا حاجت شما را برآورده، آنگاه به جای دیگر برویم.

گفتم: ای آقا سید! من هر چه فکر می‌کنم با شما کاری ندارم. شما می‌توانید نزد آن کسانی که شما را می‌خواهند بروید، من در انتظار شخص بزرگی به سر می‌برم. سید لبخندی بر لبانش نقش بست و از کنار من دور شد. چند قدمی بیش دور نشده بود که این مطلب در خاطر من خطور کرد که نکند این سید، همان امام زمان (علیه‌السلام) باشند. به خود گفتم: شیخ عبدالنبی! مگر آن مرتاض نگفت جایی را اختیار کن که محل عبور و مرور اشخاص نباشد. اما هر کس را دیدی، همان آقا امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) است. تو بعد از انجام ختم، کسی را غیر از این سید ندیدی. حتماً این سید، امام زمان (علیه‌السلام) است.

به سرعت به دنبالش رفتم. اما هرچه تلاش می کردم به او نمی رسیدم، به ناچار عبا را تا کردم و زیر بغلم گذاشتم، نعلینم را در دست گرفتم و با پای برهنه، دوان دوان در پی سید به راه افتادم. اما هرچه می دویدم به او نمی رسیدم، هر چند سید آهسته راه می رفت. یقین کردم این سید بزرگوار، آقا امام زمان (علیه السلام) است. چون زیاد دویدم، خسته شدم. کمی استراحت کردم. اما چشم من به سید دوخته شده بود و مراقب بودم که سید به کدام یک از کوخ های عربی وارد می شود تا من هم بعد از کمی استراحت به همان کوخ بروم. از دور دیدم به یکی از کوخ های عربی وارد شدند. بعد از مدت کوتاهی به سمت آن کوخ حرکت کردم. پس از مدتی راه پیمایی، به آن کوخ رسیدم. در کوخ را زدم، شخصی آمد و گفت: چه کار دارید؟ گفتم: سید را می خواهم. گفت: دیدار سید نیاز به اذن دخول دارد، صبر کن بروم و برای شما اذن دخول بگیرم. او رفت و پس از چند لحظه آمد و گفت: آقا اذن دخول دادند. وارد کوخ شدم، دیدم همان سید روی تخت محقری نشسته است، سلام کردم و جواب شنیدم. فرمود: بیایید و روی تخت بنشینید. اطاعت کردم و روی تخت رو به روی سید نشستم. پس از تعارف و احوالپرسی، خواستم مسائل و مشکلاتم را یک به یک از آقا سؤال کنم، اما هرچه فکر کردم حتی یکی از آن مسائل هم به یادم نیامد. پس از گذشت مدتی، سر بلند کردم. آقا همچنان منتظر بودند. خجالت کشیدم و با شرمندگی تمام عرض کردم: آقا اجازه مرخصی می فرمایید؟ فرمودند: بفرمایید.

از کوخ خارج شدم. همین که چند قدم راه رفتم، یک به یک مسائل به یادم آمد. گفتم من این همه زحمت کشیدم تا به اینجا برسم اما نتوانستم از وجود آقا استفاده کنم، باید دوباره در کوخ را بزنم و به خدمت آقا رسیده و مسائل خود را از ایشان بپرسم. در کوخ را زدم، دوباره همان شخص آمد. به او گفتم: می خواهم دوباره خدمت آقا برسم. وی گفت: آقا نیستند. دروغ نگو! من برای کلاشی نیامده ام. مسائل و مشکلاتی دارم، می خواهم از آقا بپرسم.

او گفت: چرا به من نسبت دروغ می دهی؟ استغفار کن! من حتی اگر قصد دروغ کنم، هرگز جایم اینجا نخواهد بود. اما بدان این آقا مانند آقایان دیگر نیست؛ این امام والامقام در این مدت بیست سال که افتخار نوکری او را دارم، برای یک مرتبه زحمت در بازکردن هم به من نداده است. گاهی از در بسته وارد می شوند. گاهی از دیوار وارد می شوند. گاهی سقف شکافته می شود. گاهی مشاهده می کنم روی تخت نشسته و مشغول عبادت یا ذکر گفتن هستند. گاهی مشاهده می کنم تشریف ندارند اما صدای مبارکشان به گوشم می رسد، گاهی پس از گذشت چند لحظه باز مشاهده می کنم که روی تخت نشسته اند، گاهی سه روز طول می کشد و تشریف فرما نمی شوند. گاهی چهل روز، گاهی ده روز، گاهی چند روز پی در پی در این کوخ تشریف دارند. کار این آقای بزرگوار، با دیگران متفاوت است.

گفتم: معذرت می خواهم. از این نسبتی که دادم استغفار می کنم. امید است مرا ببخشید. گفت: بخشیدم. گفتم: آیا راهی برای حل مشکل من دارید؟ گفت: بله. هر وقت آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اینجا تشریف ندارند، نایب خاصشان در جای ایشان ظاهر می گردد. ایشان برای حل جمیع مشکلات آمادگی دارد. گفتم: می شود به خدمت نایب خاصش رسید؟ گفت: بله. وارد کوخ شدم، دیدم جای آقا امام زمان (علیه السلام) حضرت آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی (رحمه الله) نشسته است. سلام کردم، جواب شنیدم. بعد با لبخند و لهجه اصفهانی فرمودند: حالت چطور است؟ گفتم: الحمدلله. مسائل خود را یکی پس از دیگری مطرح کردم. همین که مسئله ای را مطرح می کردم، بدون تأمل مسئله

را به نشانه پاسخ می داد و می گفت: جواب این مسئله را صاحب جواهر در فلان صفحه، صاحب حدائق در فلان کتاب، صاحب ریاض در فلان صفحه از ریاض و ... داده است. جوابها کاملاً محققانه و قانع کننده بود.

پس از حل جميع مسائل مشکل، دستشان را بوسیدم و از خدمتشان مرخص شدم. همین که بیرون آمدم با خود گفتم: آیا این آقا سید ابوالحسن اصفهانی (رحمه الله) بود یا شخص دیگری به شکل و قیافه ایشان درآمده بود؟ مردد بودم. با خود گفتم: تردید تو وقتی برطرف می شود که به نجف بروی و به خانه سید وارد شوی و همان مسائل را مطرح کنی. اگر همان جوابها را بدون کم و کاست شنیدی، در این صورت یقین خواهی کرد که آن سید، همان آقا سید ابوالحسن اصفهانی (رحمه الله) بوده است و اگر به آن نحو جواب نشنیدی و یا جوابها را طور دیگر شنیدی، آن سید، شخصی غیر از آیت الله سید ابوالحسن است.

به نجف که رسیدیم، یکسره به منزل آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (رحمه الله) رفتم و به اتاق مخصوص ایشان وارد شدم. سلام کردم، جواب شنیدم. با همان حالت تبسم، که در کوخ دیده بودم با لهجه اصفهانی فرمودند: حالت چطور است؟ من هم جواب دادم. بعد مسائل را به همان نحو مطرح کردم و سید نیز به همان صورت جواب دادند، بدون کم و کاست! بعد فرمودند: حالا به یقین رسیدی و از حالت تردید بیرون آمدی؟ گفتم ای آقای بزرگوار! بله. بعد دست مبارکش را بوسیدم و همین که خواستم از خدمتش مرخص شوم، به من فرمود: راضی نیستم در دوران زندگی این جریان را برای کسی نقل کنی. بعد از مرگ مانعی ندارد.

ولی عالم امکان کجایی

به رضوی یا که اندر ذی طوایی

ز خورشید جمالت پرده بردار

برون کن ز آستین دست خدایی^۱

پیام ها و برداشت ها

۱. دیده می شوند ولی شناخته، نه

شخصیت هیچ کس را دست کم نگیرید. شاید او یکی از اولیا و مقربین درگاه الهی باشد. حتی ممکن است آن شخص، مولای انس و جان حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد. چه بسا بعد از ظهور حضرت، وقتی مردم چشمانشان به جمال آقا روشن میشود، می فهمند بارها این آقا را دیده بودند و نمی شناختند.

امام صادق (علیه السلام) در بیان سنت های مولایمان حضرت بقیة الله (علیه السلام) و آنکه از هر پیامبری سنتی را به یادگار برده اند، می فرماید:

أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالْسُّتْرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ؛

اما سنتی که از حضرت یوسف (علیه السلام) به ارث برده اند مخفی بودن است، پس خداوند بین ایشان و سایر مخلوقات پرده ای قرار داده است که مردم او را می بینند.

^۱ آیت الله میرجهانی رحمه الله.

بنابراین همیشه باید مراقب بود تا مبدا محضر حضرت را درک کنیم ولی به خاطر نشناختنشان به دید حقارت به وجود مبارکشان بنگریم.

۲. رجوع به متخصص در هر کاری

رجوع ما به دیگران باید بر اساس نیاز ما و تخصص آنها باشد؛ یعنی اگر بیماریم و به طیب نیازمندیم، به پزشک رجوع کنیم. اگر به کار فنی کسی نیاز داریم به متخصصش مراجعه کنیم. در خصوص دین نیز اگر سؤالات دینی داریم به متخصص دین یعنی علما مراجعه کنیم. طبیعی است که هر سؤالی را هم باید از متخصص همان رشته پرسش کرد و استفاده از وجود هر کس باید با حرفه و تخصص او متناسب باشد. بهترین استفاده از محضر امام (علیه السلام) و حجت خداوند نیز همین استفاده‌های دینی مربوط به قرآن و حدیث، برای رشد روحی و معنوی است.

۳. حیای مذموم و مطلوب

اگر انسان درباره مسائل دینی و اعتقادات و احکام فقهی پرسش علمی داشته باشد نباید حیا کند؛ چرا که خجالت و شرم در پرسیدن باعث می‌شود که اطلاعات علمی شخص رشد نکند و در جهل و ضلالت باقی بماند. در این صورت یا عمل را اشتباه انجام می‌دهد و بعداً باید آن را دوباره به طور صحیح انجام دهد و یا آنکه به نظر خود در هنگام عمل احتیاط می‌کند که این احتیاط جاهلانه به وسواس در عمل منجر خواهد شد. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ»^۲ (هرکس شرمگین و کم‌رو باشد، علم او ضعیف و کم‌مایه و سست می‌شود). پس حیا در مباحث دینی و عملی مذموم است. در مقابل آن حیایی داریم که بسیار پسندیده و مطلوب است. حیا و شرم مطلوب و صحیح همان حیا کردن از خداوند متعال است هنگام گناه کردن در خلوت و تنهایی؛ یعنی همانگونه که شخص در حضور مردم، از عمل خلاف حیا می‌کند باید در پیدا و پنهان از خالق خویش شرم. امام کاظم (علیه السلام) فرمودند:

فَأَسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ فِي سَرَائِرِكُمْ كَمَا تَسْتَحْيُونَ مِنَ النَّاسِ فِي عَلَانِيَتِكُمْ؛^۳

از خدای خود در مواقعی که تنها هستید حیا کنید، آنگونه که از مردم حیا می‌کنید وقتی که در حضور آنها هستید.

۴. قصاص قبل از جنایت

هر فرد باید مراقب باشد از نسبت دادن کار ناشایست مثل دروغ و غیبت و... به افراد بدون دلیل قطعی خودداری کند. به خصوص هنگام عصبانیت در خانه و میان خانواده مراقبت بیشتری احتیاج است؛ از طرفی چنانچه خدای ناکرده انسان نسبت زشت به کسی داد، بلافاصله باید جبران کرده و عذرخواهی کند. پس باید از حدس زدن در مورد دیگران و بیان حدس و گمان خود به شکل یقینی و قطعی اجتناب کرد. اعتقاد به قیامت و بلکه احتمال اینکه روزی در پیشگاه عدل الهی باید درباره گفتار و کردار اعمال خود پاسخگو باشیم، کافی است برای جدیت و محافظت و مراقبت از همه اعمالمان و به خصوص گفتارمان.

^۲ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۰.

^۳ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۰۹.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انَّمَا الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ؛^٤

هرگاه مؤمنی برادر دینی اش را متهم کند ایمان در قلبش از بین می رود همانطور که نمک در آب از بین می رود.

انسانی که از خود مراقبت نمی کند و از سخنان بی جا و بی دلیل خودداری نمی کند، رفته رفته نسبت به دروغ پردازی و تهمت زدن به دیگران هم بی تفاوت می شود و کارش به جایی می رسد که به آسانی دیگران را به کارهای ناشایست متهم می کند. امام صادق (علیه السلام) در مورد کسانی که زشتیهای یقینی را در جامعه منتشر می کنند بیان نگران کننده ای دارند که از شدت آن می شود ناشایست بودن نشر زشتیهای حدس و گمانی را به خوبی فهمید:

مَنْ قَالَ فِي أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛^٥

هر که در باره مؤمنی بگوید آنچه دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده است پس او از کسانی است که خدای عز و جل در باره آنها فرموده: «کسانی که دوست دارند زشتکاری در حق مؤمنان شایع شود، برای آنها در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود.»^٦

بسیاری از شایعاتی که در جامعه پخش می شود و بازار برخی را داغ می کند از همین گمان های بیجا آغاز می شود؛ یعنی در ابتدا شخصی بدون آگاهی دقیق از چیزی، کاری را به دیگری نسبت می دهد و این حرف در جامعه انتشار می یابد. از سوی دیگر شنوندگان نیز به جای اینکه تا از صحت خبر اطمینان پیدا نکرده اند به آن گوش ندهند تا چه رسد به نشر آن، جاهلانه آنرا می پذیرند و منتشر می کنند؛ در حالی که شنونده غیبت وظیفه دارد از غیبت شونده دفاع کند. امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَنَصَرَهُ وَ أَعَانَهُ نَصَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ وَ لَمْ يَدْفَعْ عَنْهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى نُصْرَتِهِ وَ عُونِهِ خَفَضَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛^٧

نزد هر کس از برادر مؤمنش غیبت شود و او را یاری و کمک دهد خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و اگر او را یاری نکنند در حالی که توان دفاع از غیبت شونده را دارد، خداوند در دنیا و آخرت او را پست خواهد کرد.

^٤ . الکافی، ج ٢، ص ٣٦١.

^٥ . الکافی، ج ٢، ص ٣٥٧.

^٦ . نور، ١٨.

^٧ . بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ٢٥٥.

۵. پاکی از گناه؛ شرط تقرب

انسان های وارسته و پاک به خصوص کسانی که با سرور عالم، حضرت حجت ابن الحسن (علیه السلام) انس و ارتباط دارند، نه تنها از گناه کردن پاک و منزّه اند، بلکه خود را از فکر گناه هم منقطع کرده و از گناه و معصیت متنفرند.

۶. تشریف؛ احسان پروردگار

دیدار و مجالست با حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بر اثر فضل و رحمت الهی ممکن می شود. گرچه با تلاش و اهتمام و مجاهدت تقرب روحی پیدا شده و زمینه بیشتری برای ملاقات فراهم می گردد زیرا همیشه شخصیت روحی می تواند عاملی برای تقرب جسمی و دیدار ظاهری باشد، باید همچون سلمان فارسی، «مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» شد تا تفضل الهی توأم با حکمت او قرار گیرد و توفیق شرفیابی نصیب شود. وگرنه کسی لیاقت دیدار امام و حجت خدای متعال را هرچند با تحمل سختی های فراوان و اعمال صالح بسیار پیدا نمی کند؛ زیرا هیچ کس در حد منزلت و رتبه آن بزرگوار نمی باشد تا لایق دیدار گردد.

در کتاب «جزیره خضراء» آمده است که علی بن فاضل مازندرانی از جناب شمس الدین که با پنج واسطه از اولاد حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) و نائب خاص حضرت است و در همان جزیره به امری که از ناحیه مقدسه صادر شده، اقامه نماز جمعه می کند. پرسید: آیا اذن امام (علیه السلام) برای اقامه نماز جمعه دارید؟ گفت: بله، من از طرف آن حضرت مأموریت و نیابت دارم که نماز جمعه را برپا دارم. پرسیدم: آیا شما خدمت امام (علیه السلام) رسیده ای؟ فرمود: نه ولی پدرم می گفت: صدای آن حضرت را شنیده بدون آنکه ایشان را دیده باشد. اما جدم هم حضرت را دیده و هم صدایش را شنیده بود.

پرسیدم: چگونه است که کسی این افتخار را پیدا می کند، اما نصیب دیگری نمی شود؟ فرمود: برادر! خداوند تبارک و تعالی، هرکه را بخواهد مشمول الطاف خود می گرداند و این آیه را تلاوت کرد: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^۸ (این از فضل خدا است که به هرکس بخواهد می دهد).^۹ البته این که می فرماید به هرکس که بخواهد، می دهد گزافی نیست و طبق مصلحت و براساس حکمت الهی است.

۷. ریاضت شرعی و غیر شرعی

ریاضت به معنای عمل کردن برخلاف خواهش های نفس است و چنانچه کسی مدتی به انجام آن موفق شود، قدرت روحی او زیاد گشته و می تواند تصرفاتی در جهان هستی کند که فوق قدرت و توانایی متعارف مردم است. مثلاً چنین فردی می تواند طی الارض کند یا علم کیمیا داشته باشد و یا اینکه از آینده و حتی از فکر مردم اطلاع پیدا کند.

ریاضت گاهی باطل و حرام است و گاه صحیح و شرعی؛ آنجا که ریاضت ضرری به جسم وارد می کند یا باعث ترک واجبی مثل نماز یا انجام کار حرامی می شود، جایز نیست. در اینگونه ریاضتها علاوه بر آنکه فرد با انجام آن مرتکب کار حرامی می شود، دامنه قوت و قدرت روحی او بسیار محدود است؛ برای مثال این شخص فقط می تواند در امور دنیایی تصرفاتی انجام دهد، اما در محدوده کارهای دینی نمی تواند وارد شود؛ مثلاً نمی تواند ادعا کند که پیغمبر است یا از اولیای خداست.

^۸ جمعه، ۴.

^۹ جزیره خضراء، ص ۱۷۳.

اما ریاضت به معنای مخالفت با نفس، که در مسیر انجام واجبات و ترک محرمات است به خصوص محرماتی که نفس انسان تمایل زیادی به انجام آن دارد، صحیح و گاه واجب است. مثلاً مخالفت با هوای نفس در نگاه حرام یا غیبت کردن یا ربا خوردن یا شنیدن موسیقی و یا تمایل برای انجام عمل واجب و یا مستحب مثل نماز شب. خدای متعال به حضرت موسی (علیه السلام) خطاب فرمود:

مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ الْمُتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي؛^{۱۰}

نزدیک شوندگان به من به هیچ چیز مانند دوری از گناه به من نزدیک نمی شوند.

از طرفی لازم است بدانیم اگرچه افراد بسیاری، تلاش و کوشش و تمایل فراوانی برای انجام کارهای خارق العاده دارند، اما چنین اموری هیچ گاه به خودی خود برای انسان ارزش و به شمار نمی آید. زیرا نزدیکی و تقرب را به خدای متعال و به انسان کامل حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) به همراه نمی آورد. به همین دلیل در دین اسلام هیچگاه برای رسیدن به آن تشویق نشده و برای داشتن آن ثوابی در نظر گرفته نشده است. پوشیده نیست که این نوع کارها بیشتر با نیت جلب توجه مردم به شخص انجام می گیرد و در نهایت به خودنمایی و شهرت می انجامد.

توجه داشته باشید که سرمایه حقیقی هر انسانی، در پیدا کردن علم توحید و یقین به آن است که این یقین، انسان را بر دنیا مسلط می کند و دنیا را به خدمت او در می آورد، گرچه او به دنیا هیچ توجهی ندارد.

پیرمردی که عمر خود را سپری کرده و مایل بود قبل از آنکه بمیرد، نتیجه تلاش عمر خویش را که طی الارض و علم کیمیا بود، به آیت الله انصاری همدانی (رحمة الله) تعلیم دهد، با کمال تعجب به بی اعتنائی و امتناع ایشان مواجه شد. پیرمرد از ایشان سؤال کرد که چرا خودداری می کنید، مگر شما چه چیزی دارید که احتیاج به این دو ندارید؟ آیت الله انصاری همدانی (رحمة الله) در پاسخ فرمودند: «علم توحید دارم». در حقیقت علم توحید بالاتر از همه دنیا است؛ کسی که خدای سبحان را دارد همه چیز دارد، هرگاه به امور دنیایی هم نیاز داشته باشد آن را از خالق خود می خواهد و خداوند قادر بهترینش را در اختیار او قرار می دهد.

۸. هدایت شدن حتمی مشتاقان

گاهی ادعای انسانها در داشتن کمالات، به ویژه در مسائل علمی غیر واقعی است. عامل این ادعا، همان حب نفس است که باعث می گردد شخص همیشه مقام خود را بالاتر از آنچه هست، بپندارد؛ به خصوص اگر تعریف و تشویق اطرافیان و مریدان خود را ببیند. چنانچه گاه موجب تکبر و خود برترینی نیز می شود. اما چنانچه شخص، منصف و خواهان حق و آماده پذیرش آن باشد خداوند متعال به لطف خویش او را هدایت می کند و از جهل مرکبی که باعث ادعای غیر واقعی او شده، خارج می سازد. همچون ادعایی که آیت الله حاج شیخ عبدالنبی اراکی (رحمة الله) مبنی بر اعلم بودن داشتند که به لطف خداوند با حقیقت که برتری آیت الله اصفهانی (رحمة الله) بود، جایگزین کرد.

این ضمانت الهی است که انسان هایی که خالصانه در تلاش برای فهم حقایق اند به آنها دسترسی پیدا می کنند:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛^{۱۱}

۱۰. الکافی، ج ۲، ص ۸۰.

۱۱. عنکیوت، ۶۹.

و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به یقین آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم. و این وعده الهی در مورد تشنگان روحی و معنوی است که چنانچه بخواهند به دین حق یا واقعیتهای برسند و خواهان آن بوده و آماده پذیرش باشند به سرعت به آن حقایق دست می‌یابند. این در حالی است که پروردگار تشنگان جسمی را ضمانت سیراب کردن نکرده و ممکن است ایشان در بیابان از تشنگی بمیرند و دسترسی به آب پیدا نکنند. بنابراین ما همیشه باید خود را آماده شنیدن حق و پذیرش آن کنیم؛ چه بسا از طریق یک بچه یا یک حیوان یا درخت و گیاهی در طبیعت، حقیقت بزرگی به ما منتقل شود و تحولی را در زندگی مان ایجاد می‌کند. همانطور که ادب را از بی ادبان هم می‌توان آموخت.

۹. نواب عام؛ مرکز فرود الطاف خاص

مراجع تقلیدی که در زمان غیبت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به عنوان نواب عام آن حضرت محسوب می‌شوند، گاهی دارای ارتباطاتی مستحکم و عنایات ویژه و رحمت رحیمی آن حضرت هستند. چنانچه ایشان در توفیق شریف به شیخ مفید (رحمه الله) فرمودند:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِيْنَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ
الْأَعْدَاءُ؛^{۱۲}

من یاد شما را فراموش نکرده و رعایت حال شما را می‌کنم و گرنه بلا بر شما نازل می‌شد و دشمنان، شما را از بیخ و بن می‌کندند.

به هر حال بیشترین محل فرود لطف و عنایت امام (علیه السلام) به شیعیان خود، قطعاً به نایب ایشان یعنی مجتهد جامع الشرایط و ولی فقیه است، تا این لطف از طریق این مرکز به همه جهان اسلام و به خصوص شیعیان برسد.

۱۰. جایگاه تحقیق و تقلید

لازم است در مسائل اعتقادی و اصول دین که جهان بینی انسان را تشکیل می‌دهد؛ تحقیق کرد، به عالم مراجعه کرده و از او دلیل بخواهیم. پس مراجعه به عالم و متخصص برای تحقیق کردن از اوست نه تقلید کردن از او. همچنین باید در مسائل اخلاقی به استاد اخلاق مراجعه کرده تا کیفیت تهذیب اخلاق را یاد گرفته و عمل کنیم. اما در مسائل فقهی و احکام شرعی باید توجه داشت بعد از آنکه اعلم در فقه را از سوی اهل خبره تشخیص دادیم، به او مراجعه کرده و از او تقلید کنیم. همچون بیماری که برای مراجعه به طبیب، ابتدا از اهل فن آن رشته، پزشک داناتر را پیدا می‌کند و سپس با مراجعه به او، فرمان طبابت او را شنیده و تقلید می‌کند؛ بدون آنکه از علت فرمان او سوآلی بپرسد. زیرا فهم دلیل و علت این گونه مسائل، مختص به خود متخصص است و اگر کسی بخواهد از آن اطلاع پیدا کند، لازم است همان راهی را که سالها متخصصین رفته‌اند، طی کند. پس در مسائل فنی و تخصصی قبل از آنکه از اهل فن و متخصص تقلید کنیم، از تخصص او تحقیق کرده و بعد از حصول اطمینان، از او تقلید و تبعیت کنیم. امام عسگری (علیه السلام) در بیان جایگاه نواب عامه و مجتهدین جامع الشرایط فرمودند:

^{۱۲} بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ
فَلْيَعْوَمَنَّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ؛^{۱۳}

اما در میان فقیهان، کسی که از نفس خود صیانت کرده باشد، محافظ دینش بوده، با
هوای نفس مخالفت کرده، اطاعت از دستورات مولا کند، بر دیگران واجب است از او تقلید
کنند.

دلَمِ قَرَارِ نَمِيْ گِيْرِدِ اَز فِغَانِ بِيْ تُو
سَپِنْدِ وَا رِ زَكْفِ دَا دِهَامِ عِنَانِ بِيْ تُو
ز تَلِخِ كَامِيْ دُورَانِ نَشْدِ دِلْمِ فَا رِغِ
ز جَامِ عَشْقِ لَبِيْ تَرِ نَكْرَدِ جَانِ بِيْ تُو
چُو آسْمَانِ مِهْ أَلُودِهَامِ ز تَنَگِ دَلِيْ
پَرِ اسْتِ سَيْنِهَامِ اَز اَنْدُوهِ گِرَانِ بِيْ تُو
نَسْمِ صَبِيْحِ نَمِيْ أُوْرِدِ تَرَانُهْ عَشْقِ
سَرِ بَهَارِ نَدَارَنْدِ بَلْبِلَانِ بِيْ تُو
لَبِ اَز حِكَايْتِ شَبِ هَايِ تَارِ مِيْ بِنْدَمِ
اِگَرِ اِمَانِ دِهْدَمِ چَشْمِ خُونِ فِشَانِ بِيْ تُو
چُو شَمْعِ كَشْتِهْ نَدَارْمِ شَرَا رِهَايِ بِهْ زَبَانِ
نَمِيْ زَنْدِ سَخْنَمِ اَنْشِيْ بِهْ جَانِ بِيْ تُو
ز بِيْ دَلِيْ خَمُوشِ چُو نَقْشِ تَصْوِيْرِمِ
نَمِيْ گِشَايْدَمِ اَزِ بِيْ خُوْدِيْ زَبَانِ بِيْ تُو
گَزَارِشِ غَمِ دَلِ رَا مِگَرِ كَنَمِ چُو اَمِيْنِ
جِدَا ز خَلْقِ بِهْ مَحْرَابِ جَمْكَرَانِ بِيْ تُو

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»